



برابتر بودن عده‌ای از شهروندان نسبت به عده‌ای دیگر در جامعه، که صور متنوعی نیز به خود می‌گیرد، دیگر چیزی نیست که بتواند به‌سادگی از چشم پنهان بماند. تبعیض به تجربه‌ای روزمره بدل شده است. سهم تنوع جنسیتی موجود، اقلیت‌های متکثر مذهبی و زبانی از حقوق انسانی، نابرابر است و شکاف طبقاتی نیز آسیب‌پذیری حقوقی عده‌ی کثیری را تشدید کرده است. این میان شاید یکی از ساده‌ترین و صریح‌ترین اشکال تبعیض و سرکوب که روزانه پیش چشم همه قرار دارد، همین شکلی باشد که زنان به‌عنوان نیمی از جمعیت با آن مواجهند. نابرابری‌های حقوقی‌ای که ریشه در نگاه ایدئولوژیک حاکم به زنان دارد. در واقع زنان مانند مردان صرفاً نیمی از

جمعیت را تشکیل نمی‌دهند، بلکه خود مساله‌ای هستند برای ساختار حاکم. مساله‌ای که جامعه را به صحنه‌ی ستیز و کشاکشی بی‌توقف بدل ساخته است.

پنج‌شنبه هجدهم مهرماه قرار است برای اولین بار پس از چهل سال زنان نیز برای تماشای مسابقه‌ای میان ایران و کامبوج به ورزشگاه آزادی بروند. سهمیه‌ی بلیتی که تا این لحظه به زنان تخصیص یافته، ۳۵۰۰ از حدود ۷۸۰۰۰ بلیت بوده است که حدود چهارونیم درصد ظرفیت ورزشگاه را شامل می‌شود. همین سهمیه‌ی ناچیز نیز نه از قبل فشارهای اعتراضی مستقیم زنان بر فدراسیون در طول این سال‌ها که با فشاری بالادستی از سوی فیفا بر فدراسیون، و در سطحی دیگر نرمش ساختار حاکم برای تداوم حضوری کم‌دردسر در صحن بین‌المللی ورزش، فراهم شده است. با این همه جلب توجه فیفا به مساله در حدی که فشاری واقعی به فدراسیون اعمال کند - چیزی که بنا بر پرنسیپ‌های نهادین‌اش زودتر از این نیز امکانش می‌بود - خود می‌تواند به صورت غیرمستقیم و امدادِ مبارزات این سال‌های زنان و چه‌بسا در نقطه‌ی ماکزیمم نمودار این اعتراضات، خودسوزی پرسروصدای سحر خدایاری بوده باشد، که اندکی بیش از یک‌ماه از وقوعش نمی‌گذرد. ماجرا اما به همین سادگی تمام نمی‌شود. در واقع شادی نخستینی که زنان از گشایش امکان ورود به ورزشگاه داشتند، نه فقط با بسته‌شدن و بسته‌ماندن ظرفیت حضورشان به درصدی ناچیز که با مسایلی چون تمام‌زنانه بودن جایگاه زنان، از همان ساعات نخستین کدر شد. تمام‌زنانه بودن در این معنا که برای مادران فوتبال‌دوست حتا این امکان فراهم نشده که پسران خردسال‌شان را در کنار خود داشته باشند. این تفکیک جنسیتی توهم‌گون که

نه سن و سال می‌شناسد و نه حتا بنا بر قواعد ایدئولوژیک خود همین ساختار، «نهاد خانواده» را مطابق معمول پاس می‌دارد، البته کارش را به همین جا ختم نمی‌کند. در آخرین روزهای منتهی به بازی اخباری منتشر شد از تفکیک پارکینگ‌های ورودی زنان و «گروهان ۱۵۰ نفره از پلیس زن یگان ویژه به منظور کنترل، بازرسی، ایجاد نظم و امنیت در قسمت زنان»^۱ در ورزشگاه آزادی که یعنی به طور متوسط سهمیه‌ی هر ۲۴ زن یک پلیس خواهد بود. در کنار این موارد، مجوز نگرفتن عکاس‌های خبری زن ایرانی^۲ برای ورود به ورزشگاه در تقابل با مجوز داشتن عکاسان زن خارجی (رویدادی که حضور تماشاچیان زن سوری و عدم حضور هم‌تایان ایرانی‌شان را در بازی‌های مقدماتی جام جهانی ۲۰۱۸ به خاطر می‌آورد)، خود یکی دیگر از اشکال تبعیض و کنترل بوده است. این مجموعه اخبار تا امروز در قالب واژه‌ها منتقل شده‌اند. اما خبری نیز این میان همراه با تصویری واقعی منتشر شد؛ تصویری که از حصارکشی جایگاه زنان در ورزشگاه آزادی حکایت داشت و قادر بود بیننده را به حالتی تفکیک‌ناپذیر از شرم، بهت و خشم دچار کند.

در ذهن برگزارکنندگان این نمایش چه می‌گذرد؟ به نظر می‌رسد که دست‌اندرکاران حضور چهارونیم‌درصدی زنان در ورزشگاه، تمام تمهیدات ممکن را چیده‌اند تا به زنان بگویند که همین حضور حداقلی آن‌ها را تنها به دلیل فشار بالادستی فیفا «تحمیل» کرده‌اند و این حضور تنها در صورت نشستن تعدادی محدود از زنان در قفسی محافظت‌شده امکان‌پذیر خواهد بود. چیدن این نمادهای سرکوب و کنترل در کنار یکدیگر بیش از آن که حس

^۱واکنش به تعداد پلیس‌های زن در استادیوم آزادی

^۲عکاسان زن خارجی اجازه ورود به استادیوم را دارند اما ایرانی‌ها نه

دستیابی به قسمی آزادیِ گیرم حداقلی را فراهم کند، دندان‌های ساختار سلطه و سرکوب را نشان‌مان می‌دهد. حضور عموم زنان در ورزشگاه، چه آن‌ها که به قواعد پوششی-رفتاری حاکم باورمندند و چه آن‌ها که نیستند، البته که نمی‌تواند بدون قسمی حراست و کنترل پیش رود. تحدید حریم بدن‌های زنان همواره از ستون‌های هویتی ساختار حاکم بوده است و حالا که نهادی بالادستی در امکان تحدید همه‌جانبه خلل وارد کرده، باید به اشکال مختلف نشان داد که نظام هنجارین موجود مرعوب این یا آن نهاد بین‌المللی نمی‌شود و زین‌وبرگِ خود را چنان خواهد آراست که نشان دهد در باطن امر چیزی تغییر نکرده است. این نیز تصویری پذیر است که درهم‌آمیختگی احتمالی زنان و مردان یا رفتارهای هنجارگریز زن‌ها به‌خودی‌خود مساله نباشد. بلکه مساله بیشتر ترکی باشد در هویت ساختاری موجود و ایجاد خلل در این امر که چه‌کسی قدرت را در دست دارد. این‌گونه است که باید به تنوعی از اشکال عزت انسانی گروه بزرگی از اعضای جامعه را لگدمال کرد و مطالبات آن‌ها را نادیده گرفت تا جایگاه قدرت تثبیت شود. البته برای درک بهتر این قاب (فریم) باید قاب‌های پسین فیلم اجتماعی‌مان را نیز در کنارش قرار دهیم. سناریو جز در چیدمان این صحنه‌ها در پس و پیش یکدیگر معنادار از کار در نمی‌آید. این که بدانیم در عصر روز پانزدهم مهرماه جمعیتی ۵۰ نفره علیه ورود زنان به ورزشگاه «تجمعی بی‌مجوز» در برابر مجلس تدارک دیده‌اند و هیچ‌یک از آن‌ها دستگیر نشده‌اند، نه تنها حصارکشی و حضور پلیس را در جایگاه زنان فهمیدنی می‌کند، بلکه نشان می‌دهد که در این ساختار عده‌ای به‌واقع از دیگران برابرتند. آن هم در شرایطی که ۱۶۰ روز و اندی از تجمع روز کارگر در برابر مجلس می‌گذرد و زخم دستگیری‌های گسترده و حکم‌های بدوی سنگین دستگیرشدگان ملتهب و زنده است. در واقع حق

اعتراض بدون مجوز کماکان محفوظ است، اما برای کسانی که اعتراض‌شان از مرزهای گفتمان حاکم تخطی نکند و به سرکوب‌ها، چه بر بدن زنان، چه کارگران و چه معلمان، نه تنها اعتراض خاصی نداشته باشند، بلکه در مواردی از این دست خود خواهانِ سلب حق و تشدید حصر و سرکوب باشند.

این میان می‌توان واکنش‌های عمومی به امکان حضور حداقلی زنان در ورزشگاه را نیز از جوانب مختلف نقد کرد. از جمله آن‌که در زمان بالاگرفتن زمزمه‌ی احتمال حضور زنان در ورزشگاه توصیه‌ها و توصیف‌های مردانه‌ی بسیاری نیز به فضای مجازی سرازیر شد، با هدف آگاه‌سازی زنان از واقعیتی که قرار است با آن مواجه شوند و طبعاً در این میان از فحاشی‌های ورزشگاهی نیز سخن به میان آمد. بیاناتی که حاکی از باور به قسمی تفکیک جنسیتی پیشینی در تجربه‌ی اجتماعی زنان و مردان و تفاوت بنیادین میان کاربردها و تجربیات زبانی آن‌ها بودند. گویی عرصه‌ی فحش‌دادن و شنیدن نیز صحنه‌ای تمام‌مردانه بوده باشد که زنان در مقام «جنس لطیف» پیش از ورود به ورزشگاه نه از آن عبور کرده‌اند، نه احیاناً خود بازیگرانش بوده‌اند. چیزی که در این مجموعه توصیه‌ها جلب نظر می‌کرد، طبعاً قسمی نگاه قیم‌مابانه نیز بود که گویی با همه‌ی موافقتی که با حضور زنان در ورزشگاه از خود نشان می‌داد، جایی لازم می‌دید که نظر خود را در این باره ابراز کند که ورزشگاه چندان جای جالبی برای زنان نیست.

از دیگر واکنش‌های جالب توجه نیز توصیه‌هایی بود به زن‌ها که چطور رفتار کنند یا نکنند تا همین آب‌باریکه‌ی موجود مسدود نشود و بهانه به دست مخالفان نیفتد: توصیه به وقار و متانت و ارایه‌ی رهنمودهای هنجارین. یعنی در جایی که این حضور حداقلی محصور جز با فشار فیفا میسر نشده نیز،

عده‌ای لازم می‌بینند به زنان بگویند که خوب و مودب و متین رفتار کنند تا این امکان از آن‌ها دریغ نشود. رگه‌هایی از این امیدواری هم در این قسم توصیه‌ها پیداست که به برکتِ متانت و خویشتنداری شاید بشود در آینده امکان را وسیع‌تر کرد. این عده گویا نمی‌بینند که ساختار جز به فشاری بیرونی که امکان دفع آن را نداشته، به پذیرش حضور زن‌ها تن نداده و تا آن‌جا که توانسته، فضای این حضور را مشروط و مقید کرده است. فیگورهای متین و موقری که مطلوبِ چنین ساختاری هستند، آن زنانی‌اند که خود پیشاپیش از حضور در چنین فضایی امتناع می‌ورزند، و مطلوب‌تر از همه نیز آن‌هايند که نه تنها خود در ورزشگاه حضور پیدا نمی‌کنند، بلکه بنا بر وظیفه، نهی از چنین منکری را بر خود فرض دانسته، در برابر مجلس در سلب حق نیم‌بندِ دیگران تجمع اعتراضی نیز ترتیب می‌دهند.

سراخر آن که به نظر می‌رسد بازیِ «وقار و متانت» در حریم همان زمینی توپ می‌زند که پارکینگ تفکیک‌شده و جایگاه حصارکشیده و هر ۲۴ زن یک پلیس، برای زنان تعریف کرده‌اند. تجربه‌ی این سال‌ها اما بیش از هرچیز این را نشان داده که گشودگی‌ها در گرو بحرانی‌کردنِ وضعیت در نقاط مستعد و تن‌ندادن به گفتمان رام‌کننده‌ی غالب است. همچنان که خودِ این تجربه نشان می‌دهد که انضباط ساختارین موجود تا چه اندازه قادر است تاثیر فشار بالادستی فیفا را کمینه کند. بنابراین به نظر می‌رسد که باید بیش از همه بر گسست از گفتمان غالب پای فشرده و نه بر قسمی مماشات که روزنه‌ی امید خود را جایی درون سازوکارهای موجود جست‌وجو می‌کند. باید به این امید داشت که سوژگیِ زنانه در موقعیت‌هایی از این دست بتواند به‌اتکای

اجراگری و آفرینشگریِ خویش از میان تحدید و سرکوب موجود مسیری تازه
پیش پای خود بگشاید.